هو العلیم

# نخستین درجه تقوا، بیداری از غفلت و عادت

## از توجه به باطن عبادت تا شناخت دلبستگی به مقام

شرح حدیث عنوان بصری ـ حقیقت تقوا و مراتب آن

ـ جلسه ۱۳۵

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشّيطان الرّجيم

بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

الحمدُ لِلّه ربِّ العالمينَ

و الصلاةُ علىٰ خيرةِ الله المُنتجبينَ محمدٍ و آله

الطّاهرينَ

و اللّعنةُ علىٰ أعدائِهم أجمعينَ

امام صادق علیه‌السّلام در ادامه فرمایشاتشان به عنوان بصری فرمودند:

**فَهَذا أوَّلُ دَرَجَةِ التُقّی. قالَ الله تَعالی:** ﴿تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗاۚ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ﴾؛[1] این مطالبی که تابه‌حال گفتیم، تازه انسان را به اوّلین درجه تقوا می‌رساند.

یعنی باعث می‌شوند که انسان به حرکت در بیاید، آن مسیری را که مقلّدوار در زندگی طی می‌کرد

[1] سوره قصص (۲۸) آیه ۸۳.

و براساس تقلید روز را به شب و شب را به روز می‌آورد و با اعمال و کردار مکرّر و تکراری، عمر خود را به تباهی و هوس‌رانی و غفلت و جهالت و گیجی و گنگی می‌گذراند، الآن تحولی در او پیدا شده است. این ملخّص کلام امام صادق علیه‌السّلام است.

## کلام امام صادق علیه‌السلام برای گذر از ظاهر و رسیدن به باطن عالم هستی

با توجه به این مطالب، تازه از حالت گیجی و بیهوشی درآمده، نه اینکه به مقصد رسیده باشد! تازه از حالت منگی و وضعیت تکرار مکررات بیرون آمده، تازه فهمیده دنیا و عقبیٰ چه خبر است، تازه آخرت و باطن و حقیقت عالم تکوین برای او روشن شده و پی برده در پسِ این ظواهری که روز و شب با آنها اشتغال داشت و جز این چیزی را احساس نمی‌کرد، در ارتباطات و رفت‌وآمد و معاشرت‌های خودش، در زدوبست‌های خودش، تازه فهمیده یک خبری هست و اینها یک ظاهری است، ظاهر گول‌زننده و جاذبی است، ولی باطن مسئله، حقیقت مطلب، ناموس عالم خلقت و جوهره عالم تکوین،

مطلب دیگری است که باید از این ظاهر، آن مقصد را در نظر بگیرد و دل خود را در گرو این ظاهر قرار ندهد.

اگر قصد مسافرتی دارد، از دیدن اعلان‌ها و تابلوها مسیر خود را مشخص کند نه اینکه بایستد نگاه کند و تابلو را متر کند، خط تابلو را ببیند، ماشین را در کناری نگه دارد و بعد نگاه کند ببیند که رنگ این تابلو چیست، رنگش سبز است، یک خط هم وسطش نوشته شده که مقصد به فلان شهر از کجا و به چه سمتی است! بعد بیاید نگاه کند و ببیند حالا این تابلویی که در کنار جاده هست، جنسش از آهن است یا چوب، از چدن و آلومینیوم است یا آلیاژی دیگر، استحکامش چقدر است، کیفیت قرار گرفتن و مهندسی آن روی زمین چگونه است، آیا در برابر باد مقاوم است یا مقاوم نیست! شب شد و او هنوز ایستاده و تابلو را تماشا می‌کند. باید تا شب به فلان مقصد برسد و اگر نرسد دیگر فرصت از دست رفته و تمام شده است. نگاه کردن به تابلوی راهنمایی و تابلویی که در جاده هست فقط برای این است که یک نگاه بیندازی و دیگر نگاه دوم را نکنی، بلکه به

جاده نگاه کنی. یک نگاه به سمت تابلو؛ تمام شد! نه اینکه ماشین را کنار نگه داری، تابلو را قد بکشی و ... !

قبلاً خدمت رفقا عرض کردم که یک دفعه رفته بودیم به کتاب فروشی که کتاب بخریم، نگاهمان افتاد به کتابی درباره سفر به مکه. گفتیم خب طبعاً شخص رفته یک مطالب و اسراری به‌دست آورده و حالاتی پیدا کرده و آنها را در کتاب نوشته است. بسیاری از افراد مکه می‌روند و سفرنامه می‌نویسند. ما این کتاب را گرفتیم و دیدیم این بنده خدا در آن ۱۴ روزی که در مکه بوده است تمام وقتش به این گذشته که مسجد الحرام را وجب کرده، چند وجب طولش و عرضش است، دقیقاً این کعبه چند سانت است، حتی نوشته بود که چند سانت و چند میل طول و عرض کعبه است! به‌جای اینکه تمام ذکر و فکرت متوجه تکبیر و تهلیل باشد و ببینی در اینجا چه کسی آمده و قدم گذاشته، فکرت را متوجه این کرده‌ای که کعبه چند سانت و چند متر است؟! خب به تو چه مربوط است؟! مگر از تو خواسته‌اند که

ببینی چند متر و چند سانت است؟! این فرد تمام ذهن و فکرش متوجه ظاهر است و به اندازه سر سوزنی از آنچه نصیب بقیه می‌شود بهره نبرده و به آن مطالب نرسیده است، فقط نگاه کرده ببیند که این مناره‌ها تا کجا بالا رفته و این اشیائی که در این ساختمان‌ها مصرف شده از چه جنسی بوده است!

## سلوک یعنی حرکت از عالم ظاهر و اعتبار به عالم باطن و حقیقت

این مطلبی را که خدمت رفقا عرض می‌کنم مطلب بسیار مهمی است، یکی از مطالب بسیار دقیق سلوک و حرکت انسان از عالم ظاهر به عالم باطن و از عالم اعتبار به عالم حقیقت است؛ این یک مثالش است. ما اگر بخواهیم زندگی خودمان را یک‌به‌یک بررسی کنیم، می‌بینیم که مثل همین سفر مکه است و چندان با این مطلب تفاوت ندارد.

امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: این مطالبی را که تابه‌حال به تو گفتم، این مسئله عبودیت، رسیدن به حقایق، کنار گذاشتن اعتبارات و باز کردن چشم به آنچه که افراد عادی چشمانشان بسته است، این مطلبی که انسان جایگاه خودش را در این عالم پیدا

کند و توقعی را که خدای متعال از او در این عالم دارد بفهمد و موقعیت خودش را ﴿هَبَآءٗ مَّنثُورًا﴾[1] بر باد ندهد و استعدادی را که خدای متعال در او قرار داده است به اعمال و رفتار کودکانه مصرف نکند، تازه رسیدن به اول راه است و حالا باید از این به بعد حرکت کند، راه برود و آن مطالب را یک‌به‌یک، هر ساعت‌به‌ساعت و هر دقیقه‌به‌دقیقه پیاده کند؛ این است مطلب.

## یافتن جایگاه خود در این عالم، اولین درجه تقوا

«فَهَذا أوّلُ دَرَجَةِ التُقّیٰ»، اولین درجه تقوا عبارت است از این مسئله که انسان جایگاه خودش را پیدا بکند. تا زمانی که انسان متوجه نشود کیست و چیست، نمی‌تواند آن سرمایه و جوهره‌ای را که پروردگار در انسان قرار داده به‌کار ببندد. اگر هزار

---

[1] سوره فرقان (۲۵) آیه ۳:
﴿وَقَدِمۡنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنۡ عَمَلٖ فَجَعَلۡنَٰهُ هَبَآءٗ مَّنثُورًا﴾. معاد شناسی، ج ۸، ص ۳۴۷:
«(نسبت به کسانی که امید لقاء ما را ندارند و استکبار می‌ورزند) ما چنین قصد و اراده داریم، که تمام اعمالی را که بجای آورده‌اند، چون گرد و غبار پراکنده نابود و خراب سازیم»

سال هم به این‌در و آن‌در بزند نمی‌تواند آن راه و مسیری را که باید، طی کند و در آن مسیر قدم بگذارد. اول باید بداند چه استعدادی دارد، چه فرقی با سایر موجودات دارد و چه خصوصیتی خداوند در او قرار داده است.

مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ دائماً این مطلب را به افراد توصیه می‌کردند که قبل از اینکه توقعی داشته باشیم و بخواهیم مطلبی را تقاضا کنیم و نسبت به مطالب حرکتی داشته باشیم، باید به حقایقی که در اطراف ما قرار گرفته و مسائلی که در پیشاپیش ما قرار دارد و موقعیتی که در چنین وضعیتی برای ما وجود دارد، آگاه و مطّلع بشویم. کسی نمی‌تواند مسیری را انتخاب و در آن مسیر حرکت کند بدون اینکه از وضعیت آن راه خبر داشته باشد، از میزان و کمّیت مسافت اطلاع داشته باشد و از خطرات و موانعی که ممکن است برای او در این راه پیش بیاید مطّلع باشد و از طرفی نسبت به استعداد خود، وسیله نقلیه خود و امکاناتی که در اختیار دارد بی‌خبر باشد. حرکت کردن با چنین وضعی بلاهت و غیر عقلایی است. لذا می‌فرمودند که بهتر است انسان قبل از

اینکه پا به سلوک بگذارد و بخواهد مسائلی را توقع داشته باشد، میزان همّت و استعداد و کشش خود را در نظر بگیرد که تا چه میزان می‌تواند نسبت به این مسئله اهتمام داشته باشد.

البته این مطالبی را که الآن خدمتتان عرض می‌کنم با آن بحثی که امروز در نظر داشتم انجام بدهم بی‌تناسب نیست و شاید بشود به‌عنوان مقدمه تلقی کرد، حالا با خداست که تا چه حد موفق بشویم یا بقیه مطالب برای دفعات بعد باشد. بعضی‌ها موقعیت و وضعیت خود را درست درک نمی‌کنند، آن میزان اهتمام و جدّیت خود را نسبت به مطلب درست درک نمی‌کنند و حالت انبساط موقّت و اهتمام و حرارت حالی و غیر مستمر و حالت کشش و شوق موقت، آنها را بر آن وامی‌دارد که توقع مطلبی را بکنند که بیش از این اهتمام و استعداد و کشش می‌طلبد، بیش از این رعایت، همت، کوشش و حرارت می‌طلبد؛ لذا بهتر است انسان همیشه موقعیت خود را ارزیابی کند.

پیغمبر صلّی الله علیه و آله جمله‌ای دارند که این

جمله به بقیه ائمّه علیهم‌السّلام هم نسبت داده شده است؛ می‌فرمایند: **«تفکر ساعةٍ خیر من عبادة سبعین سنة**؛[1] یک ساعت فکر کردن اهمیتش از هفتاد سال عبادت کردن در نزد پروردگار بیشتر است.» خدمت رفقا عرض کردم دلیل این مسئله چیست؛ دلیلش این است که عبادت فقط تکرار افعال مکرر است. انسان عملی را انجام می‌دهد، نماز می‌خواند و خیلی هنر داشته باشد معانی این عبارات و اذکار و آنچه را که در نماز می‌گوید بداند، بالاتر از این که کاری انجام نمی‌دهد. خیلی هنر بکند رعایت استحباب و مسائل ظاهر و انگشتر و مسواک کردن و شانه کردن محاسن و سجاده انداختن و بر تربت نماز خواندن و تسبیحات حضرت زهرا سلام اللَه علیها را انجام بدهد. امروزه که دیگر بعد از نماز چیزهای دیگری به‌جای تسبیحات می‌گویند!

## اهمیت گفتن تسبیحات حضرت زهرا

---

[1] کشف الأسرار، ج ۱، ص ۷۲۶.

## سلام الله علیها پس از نماز

یکی از کارهایی که بین ما مرسوم است این می‌باشد که بعد از نماز رو می‌کنند به همدیگر و مصافحه می‌کنند! این بدعت است و ما در نماز چنین چیزی را نداریم. آنچه در نماز است این می‌باشد که مستحب است پس از نماز، انسان سجده شکر به‌جا بیاورد و بعد از سجده شکر، بلافاصله و بدون اینکه حتی یک کلمه صحبت بکند، باید تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها را انجام داد و تسبیحات حضرت زهرا بعد از نماز در لسان روایات اصلاً در حکم تتمه نماز ذکر شده است، یعنی مثل اینکه همان تشهد ادامه پیدا می‌کند و به تسبیحات حضرت زهرا باید برسد. اگر کسی بین نماز و بین تسبیحات، چیز دیگری بگوید دیگر آن تسبیحات ثواب خود را ندارند. باید با همان حال بگوید نه اینکه حرف‌های دیگری بزند و وقتی که تمام شد، بعد از پنج دقیقه، ده دقیقه، شروع کند به گفتن تسبیحات! یعنی خدای متعال خواسته است همان حال نماز و توجه قطع نشود و نباید قطع بشود. همان‌طور که اگر کسی در

موقع نماز به سمت راست یا چپ حرکت کرد یا صحبت کرد نمازش باطل است، مگر اینکه برای کاری ضروری در حدی که از قبله منحرف نشود باشد. فرض کنید که بچه‌ای در خطر است و می‌خواهد دست بزند به چیز خطرناکی یا می‌خواهد خطری متوجه‌اش بشود، انسان فقط به اندازه چند قدمی می‌رود و او را مانع می‌شود و بعد ادامه می‌دهد؛ اما اگر صحبت یا خنده غیر متعارف بکند یا اینکه رویش را از قبله برگرداند موجب بطلان نماز است. چرا موجب بطلان نماز است؟ خدا که بی‌خود حکم را وضع نمی‌کند! دلیلش این است که آن حال توجه که لازمه مواجههٔ انسان با مقام پروردگار است، به‌واسطه افعال غیر مناسب با نماز، منقطع می‌شود و وقتی که منقطع شد باید نماز را دوباره بخواند. همین‌طور است راجع به تسبیحات حضرت زهرا سلام اللَه علیها. حالا بعد از نماز رویشان را به این طرف می‌کنند: «آقا قبول باشد!» قبول باشد چیست؟! به تو چه مربوط است که قبول باشد یا قبول نباشد؟! دست به این می‌دهند «قبول باشد»، دست به آن می‌دهند «آقا قبول باشد»، پشتشان را

می‌کنند به عقب، دوتا صف آن طرف‌تر «تو هم بیا جلو، قبول باشد»! قبول باشد چیست؟! ملائکه می‌فهمند که این نماز قبول است یا نه، به تو چه ربطی دارد؟! بهتر است انسان بلافاصله بعد از نماز سجده شکر به‌جا بیاورد و بعد از سجده شکر شروع کند به گفتن تسبیحات. این چیزی است که ما در روایات داریم[1] و دستور اولیای خدا همین است.

مرحوم آقای حداد ـ رضوان اللَه علیه ـ به من فرمودند:

فلانی، آن سالکی که نماز بخواند و تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها را انجام ندهد نماز نخوانده است.

حالا فهمیدید مسئله کجاست؟! آن‌وقت می‌گویند اینها اهل ولایت نیستند! «آن سالک نماز نخوانده است». اینها رسم‌ورسوماتی است که در میان عوام به شکل بدعت درآمده و وظیفه عالم این

---

[1] جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۴۳۹، بابُ تَأکُّدِ استِحبابِ التَّعقیبِ بِتَسبیحِ الزَّهراءِ علیها السلام وَ تَعجیلِهِ قَبلَ أن یَثنیَ رِجلَیهِ وَ الِابتِداءِ بِالتَّکبیرِ وَ اتباعِهِ بِالتَّهلیل. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۲۰:

«رِوىَ عَنِ الصّادِقِ علیه السلام أنَّهُ قالَ: **"مَن سَبَّحَ تَسبیحَ فاطِمَةَ الزَّهراءِ علیها السلام فی دُبُرِ الفَریضَةِ قَبلَ أن یَثنیَ رِجلَیهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ."**»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمودند: "کسی که بعد از نماز واجب و قبل از اینکه از جای خود حرکت کند و جابجا شود، تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را بگوید، خداوند او را می‌آمرزد."»

است که از این موارد جلوگیری کند. انسان که نماز می‌خواند باید توجه‌اش به خدا باشد نه غیر خدا، باید تمام آنچه غیر خداست را زیر پا بگذارد و وقتی که نماز تمام شد، حالِ نماز را ادامه بدهد و بعد از نماز صحبت نکند، هر صحبتی می‌خواهد باشد، دست ندهد، احوال‌پرسی نکند، به این فرد و آن فرد «قبول باشد و قبول نباشد» نگوید، باید به سجده برود، تسبیحات را بگوید و بعد مشغول تعقیبات بشود. همین‌که نماز تمام می‌شود انگار دیگر غل و زنجیر را از گردن در آوردیم و رها هستیم، هرچه دلمان می‌خواهد می‌گوییم، چپ و راست و بالا و پایین و یک فحش به این و یک فحش به آن! نباید این‌طور باشد.

## لزوم استدامهٔ حال عبادات پس از إتمام آنها

خدا دوست ندارد که انسان آن حال را فقط در موقع نماز داشته باشد. چرا در ماه مبارک رمضان آن حالِ توجه برای شما پیدا شد؟ چون موقعیت ماه مبارک رمضان اقتضا کرده است که در چنین وضعیتی حال و روحیه شما تغییر پیدا کند. آیا ماه

شوال که آمد باید تمام آنها را کنار بگذاریم؟! آیا تمام آنچه را که در ماه رمضان یافتیم فراموش کنیم یا اینکه در ماه شوال هم باید ادامه بدهیم و نگذاریم آن میهمانی که در ماه رمضان در قلب و ضمیر و نفس ما جای گرفته است خداحافظی کند و بیرون برود؟! باید آن را نگه داریم. به چه نحو نگه داریم؟ آن رعایتی را که در ماه رمضان هست در ماه شوال هم انجام بدهیم، از هر هفته یک یا دو روز آن را روزه بگیریم یا حداقل آن را که فرمودند در ماهی سه روز روزه داشته باشیم، همان‌طور که در ماه رمضان توجه خود را بیشتر کردیم، آن توجه را بیشتر کنیم؛ این را می‌گویند پذیرایی از میهمان الهی. این حالی که در ماه رمضان یا هنگام نماز برای انسان حاصل می‌شود میهمانی است که از ناحیه پروردگار به‌واسطه ملائک برای ما حاصل شده است. شما آن حالی را که در موقع نماز پیدا می‌کنید از منزل خاله‌تان که نیاورده‌اید!

آن توجهی که در موقع نماز می‌کنید باعث می‌شود ملائکه از عالم قدس بر وجود شما نزول پیدا

کنند همان‌طور که بر وجود انبیا و اولیا نزول پیدا می‌کردند؛ یعنی همان قِسم که جبرائیل بر وجود پیغمبر نزول پیدا می‌کند، همان جبرائیل در موقع نماز می‌آید بر وجود ما، منتهی ضعیف‌تر، ضعیف‌تر، ضعیف‌تر و پایین‌تر. پیغمبر صلّی الله علیه و آله در موقع نماز از جبرائیل هم مسئله‌اش بالاتر است؛ جبرائیل کجاست! آن مثالی که زدیم، نسبت به سایر انبیا است ولی راجع به پیامبر و ائمه علیهم‌السّلام و همین‌طور راجع به اولیای خاص از شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام در موقع نماز حتی ملائکه مقرب مثل جبرائیل نمی‌توانند اصلا حال آنها را درک کنند. اینها و مراتب پایین‌ترش برای ما است و آنهایی که دارای مراتب بالاتر هستند هم به تناسب حال خودشان، تا اینکه به مرتبه‌ای می‌رسد که حتی بالاترین ملائکه مقرب که نازل کننده اسماء کلیه و صفات کلیه پروردگار در قلوب هستند هم از ادراک حال بنده با خدا عاجزند، پس چطور می‌توانند نزول پیدا کنند؟! چطور می‌توانند افاضه کنند؟! آنجاست که دیگر خود ملائکه از وجود این مصلّی بهره می‌گیرند و جبرائیل می‌آید بهره می‌گیرد؛ این مربوط

به ما نیست. ان‌شاءاللَه خدا قسمت کند! ما که بخیل نیستیم و خدا هم که عاجز نیست.

فیض روح‌القدس ار باز مدد فرماید *** دگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد[1]

نه از خدا ناتوانی و بخل است و نه آنچه را که وعده داده‌اند اختصاص به بعضی‌ها دارد؛ نه، آن اختصاص به بعضی ندارد و لکن همت می‌خواهد، همت!

انسان باید آن حال خود را در موقع نماز ادامه بدهد، نباید بعد از نماز سرش را این‌طرف و آن‌طرف بکند، باید سرش همان‌طور پایین باشد و به سجده برود، سجده شکر به‌جا بیاورد، بعد بلند شود و تسبیحات حضرت زهرا سلام اللَه علیها را بگوید و بعد مدّتی بنشیند قرآن بخواند یا به تفکر بپردازد. لازم نیست انسان حتماً چیزی بخواند، یک‌قدری تفکّر و یک‌قدری در خود بودن و بعد از یک مدّتی، چند دقیقه‌ای، بلند شود و برود به کارش بپردازد. آن‌وقت ببیند این نمازش چه اثری دارد و نمازهای دیگر چه اثری دارند.

---

[1] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۴۳.

## دلیل تأثیر نگذاشتن انجام عبادات در وجود انسان

حال شما فکر این را داشته باشید و این را در نظر بگیرید که اگر آنچه را که بین عوام متعارف و متداول است انجام بدهیم و به آن کیفیت عمل بکنیم چه نتیجه‌ای برای ما حاصل خواهد شد! امروز، فردا، پس‌فردا، هفته دیگر، یک ماه دیگر و یک سال دیگر و سال دیگر به دو سال دیگر، بعد هم می‌گویند بفرمایید! نگاه می‌کنید در خود می‌بینید هیچ تغییر نکرده‌اید، افکارمان همان افکار پنجاه سال پیش است و فرقی نکرده است، حالتمان همان حالت پنجاه سال پیش است، زمان بیست‌سالگی و سی‌سالگی، بیست‌وپنج‌سالگی، تفاوت نکرده! بله، ظاهرمان عوض شده، موهای سیاه، سفید شده است، آن چهره شاداب تبدیل به شکستگی شده است، آن قدرت و توان جای خود را به ضعف و فتور داده است، اینها حالات ظاهر می‌باشند، اما در حال باطن چه؟! حال باطن هیچ فرقی نکرده؛ اگر بدتر نشده باشد، هیچ تفاوتی نکرده. چرا؟ چون کارهای ما تکراری بوده است.

شما یک نماز داخل نواری ضبط کنید و بگذارید برسد به آخر، دوباره برگردانید از اول و دوباره برسد به آخر، صد مرتبه این کار را انجام بدهید، این نوار چقدر به کمال می‌رسد؟ هیچ! کمالش این است که فرسوده می‌شود، از آن جِرمش کم می‌شود، صد دفعه، دویست دفعه که بگذارید یک‌دفعه پاره می‌شود. این فایده نماز خواندن جناب نوار و ضبط صوت است! آن نمازی که ما با این وضع می‌خوانیم درست مثل همین نوار می‌ماند و هیچ تفاوتی نمی‌کند، فقط یک اسقاط تکلیف ظاهری است، همین و بس! دیگر هیچ‌چیز بر آن مترتب نمی‌شود، علوّی بر مسئله نمی‌افزاید، انقطاعی به‌واسطه این نماز نسبت به دنیا و ماسوی‌اللَه پیدا نمی‌شود، تعلقی که نسبت به دنیا و ذخائر دنیا داریم به‌واسطه این نماز آن تعلّق کم نمی‌شود، علاوه بر اینکه دل‌خوش هستیم به اینکه تکلیف را انجام داده‌ایم و از عهده آنچه را که پروردگار بر ما مقرر کرده برآمده‌ایم! تازه دلمان هم خوش است و خیلی هم سرحال هستیم! ولی یک مدتی که گذشت، چند سالی که گذشت،

همین‌که می‌بینیم دیگر مسئله دارد به آخر می‌رسد و پرونده دارد به صفحات آخر می‌رسد، می‌گوییم: «عجب! این چه شد؟! این چه دنیایی بود که ما طی کردیم؟! آمدیم و کودک بودیم و بزرگ شدیم و رشد پیدا کردیم و ازدواج کردیم و کاروکاسبی و بعد هم الآن داریم می‌میریم! این چه شد؟!» از الآن به فکر «این چه شد» باشیم. آن چیزی که باید در موقع هفتادسالگی گفته بشود ـ البته اگر در این دوره‌وزمانه سن انسان به هفتاد برسد! ـ الآن باشد.

امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید که این اعمالی را که مردم دارند انجام می‌دهند تصوّر نکنند در مقام تقوا قرار گرفته‌اند! نه، اینها دارند یک کارهای مستمر را انجام می‌دهند، یک کارهای عادی و به یک کیفیتی که اگر انجام ندهند خلاف عادت است. نسبت به آنچه را که انجام می‌دهند پیگیر نیستند، دنبال نمی‌گردند. آن فرد عامه از اهل تسنن که دارد نماز می‌خواند، وقتی که می‌گوید **أشهد أن لا إله إلاّ الله وحدَه لا شريكَ له و أشهدُ أنّ محمّداً عبدُه و رسولُه**، اینکه بعد می‌گوید **اللَهمّ صلّ علیٰ محمّد و آل محمّد**، با خود فکر نمی‌کند که چرا به جای **اللَهمّ**

**صلّ علیٰ محمّد و آل محمّد**، نیامده است که **اللّهمّ صلّ علیٰ محمّد و علیٰ ابی‌بکر و عمر**؟! چرا در نماز نیامده است؟! چرا به‌جای ابوبکر و عمر و بقیه خلفا، اسم آل محمّد آمده است؟! به این فکر نمی‌کند؛ می‌داند ولی دنبال نمی‌رود و پیگیر نیست.

## توجه نداشتن اهل سنت به معانی عبادات

ای برادر عامه و اهل‌سنت، تو که می‌دانی نماز از أوجب واجبات و از ضروری‌ترین ضروریات است، آیا تابه‌حال با خودت فکر کرده‌ای که چرا اسم افرادی که بعد از پیغمبر خلافت امیرالمؤمنین را با آن وضعیت و کیفیت غصب کردند، به‌جای آل پیغمبر در نماز نمی‌آید؟! به قول شما مگر آنها بهترین صحابه نیستند؟! بله دیگر! جناب ابوبکر فلان، جناب عمر فلان، جناب عثمان فلان، در مرتبه چهارم هم **علیٌّ کرّم الله وجه!** خیلی خوب، امیرالمؤمنین که رفت در مرتبه چهارم، آن سه نفر هم که آمدند در مرتبه اول، چرا خدا نگفته که اسم اینها را در نماز بیاورید؟! چرا گفته اسم آل پیغمبر را بگویید؟! آل پیغمبر هم چه کسی بود؟ خودتان هم

که می‌گویید علی و حضرت فاطمه زهرا آنها بودند. چرا آنچه را که در خود نماز می‌گویید پیگیر نیستید و به آن فکر نمی‌کنید؟! مگر شافعی در این باره نمی‌گوید: «کسی که صلوات بر شما آل پیغمبر نفرستد مانند این است که اصلاً نماز نخوانده است»؟![1] خب تو که چنین حرفی را می‌زنی پس چرا در مقابل امام صادق علیه‌السلام دکان و دستگاه باز می‌کنی؟! تازه وضعیت شافعی بهتر از بقیه است! تمام آنهایی که بر علیه تشیع هستند از همین حنفی‌ها می‌باشند، شافعی‌ها باز خیلی نسبت به مکتب اهل‌بیت نزدیکترند و محبت اهل‌بیت در پیروان شافعی بیش از سایر فرقه‌های مخالف است. شما که چنین مطلبی را می‌گویید، چرا دنبالش نمی‌روید و پیگیر نمی‌شوید؟!

---

[1] دیوان الشافعی، ج ۱، ص ۱۱۵:
یا آلَ بَیتِ رَسولِ الله حُبُّکُم *** فرضٌ مِنَ الله فِی القُرآنِ أنزَلَه
کفاکُمُ مِن عَظیمِ القَدرِ أنَّکُم *** من لا یُصَلِّی عَلَیکُم لا صَلَوةَ لَه
رسالهٔ مودت، ص ۱۵۳:
«ای اهل بیت رسول خدا! محبّت شما از طرف خدا واجب و لازم شده و آنرا در قرآن کریم نازل فرموده است. برای عظمت و شخصیّت شما همین بس که کسی که بر شما در نمازهایش درود نفرستد و از إهداء صلوات در تشهّد خودداری کند، أبداً نمازش مورد قبول نخواهد بود.»

حالا فرض بکنید که افراد عادی و عوامشان چنین مطلبی را متوجه نشوند، ولی چرا آن امام جماعت، آن عالم، آن کسی که الآن دارد این را می‌خواند نمی‌رود این قضیه را پیگیری کند؟! پس به خودش هم دروغ می‌گوید، به خدا هم دروغ می‌گوید، نمازی را هم که می‌خواند دروغ است، تمام کارهایی را که انجام می‌دهد دروغ است، آن گردش صدا و لحن و صوت و بالا و پایین بردن و زیر و زبر، همه دروغ است. لذا شما به نماز آنها که نگاه می‌کنید می‌بینید دارد نماز می‌خواند ولی کدورت از دهانش بیرون می‌آید! رفقا، این را هم خدمتتان بگویم که این فقط اختصاص به آنها ندارد و ملاک، کلی است، دلیل و علّت همیشه کلی است، من هم ممکن است همین‌طور باشم، مانند من هم ممکن است همین‌طور باشد، گرچه خود را شیعه بدانیم و گرچه خود را به‌دنبال مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام بدانیم.

مهم این است که در قبال آنچه می‌گوییم ایستاده‌ایم یا نه؟ در قبال آنچه به آن باور داریم، باور

را إعمال می‌کنیم یا نه؟ اگر نکنیم مثل همان‌ها هستیم. مگر خدمتتان عرض نکردم که بسیاری از افراد وقتی صحبت می‌کنند، انسان از کیفیت لحن و صحبت آنها می‌تواند بفهمد این شخص چقدر خلوص دارد و چقدر این شخص غرض و عناد دارد. حرف از خدا می‌زند ولی خدای واژگون از زبان او بیرون می‌آید نه خدای واقعی. خدا را وسیله گذراندن امور خودش قرار داده است، امام و پیغمبر را وسیله گذراندن امور و گردش دکان خود قرار داده است، روایات امام صادق علیه‌السلام را وسیله حفظ موقعیت و شخصیت خودش قرار داده است، دیگر آن روایتی که از دهان او برآید نور نیست، تبدیل به ظلمت می‌شود، عوض و واژگون می‌شود و صورت ملکوتی آن کلام تغییر پیدا می‌کند. ایراد از امام صادق نیست، اشکال از امام نیست، کلام امام وحی و نور محض است، کلام امام حقیقت مطلق است، تنها کلامی که حقیقت مطلق است و تا روز قیامت به اندازه سر سوزنی از علوّ شأن و ارتفاع موقعیت و مقام و عظمت مفاهیم آن کم نمی‌شود فقط کلام امام علیه‌السّلام است، فقط امام معصوم علیه‌السّلام است

که کلام او نور محض است. ما باید در هر جا فقط کلام او را تابلو قرار بدهیم.

## با وجود فرمایشات معصومین، نوبت به سخن دیگران نمی‌رسد

وقتی کلام امام سجاد علیه‌السلام است نوبت به کلام بنده نمی‌رسد. «آقای فلان بالای منبر این حرف را زد»، خب این حرف را زد که زد! «آقای فلان اینجا این را گفت، بنده چنین کلامی گفتم»، آیا شما باید این حرف من را در خانه‌هایتان بزنید؟! نه‌خیر، اگر بزنید خلاف کرده‌اید. اگر آن مطلب مورد نظر شما از میان روایات اهل‌بیت علیهم‌السّلام باشد و ما نگوییم که از اهل‌بیت است، به ایشان خیانت کرده‌ایم. چرا؟ چون ما دنبال مکتب اهل‌بیت هستیم، نه دنبال بنده. اگر دنبال من باشید همه مشرکید! اگر شما که الآن به مطالب من گوش می‌دهید و این مسائل را در نظر می‌گیرید بخواهید کلام مرا به‌عنوان لوح و یک مطلب مهم در منزل، دفتر و محل کارتان بزنید، به ائمه علیهم‌السّلام خیانت کرده‌اید. چرا؟ چون حرفی را که من می‌زنم اگر در آن صدق باشد، مال آنهاست و مال من نیست، من هم مثل شما

هستم. اگر کلام مال من نیست، چرا فخرش را بر سر شما بفروشم؟! چرا افتخارش را من بکنم؟! آیا این نمک‌نشناسی و نمک‌به‌حرامی نیست؟!

شیعه باید بداند که تابع کیست، در چه مکتبی حرکت می‌کند و حقیقت را از مجاز و اعتبار را از واقع تشخیص بدهد. من و امثال ما همه اعتباریم، همهٔ افراد در دنیا اعتبارند، همهٔ ما گذرا هستیم، یک‌روز می‌آییم و یک‌روز می‌رویم، خاک هم می‌ریزند و فراموش می‌کنند، تا هفت می‌آیند و دوتا فاتحه می‌خوانند بعد هم خداحافظ شما! تمام شد. آن که باقی می‌ماند و مرگ و حیات ندارد، امام رضا است، امام سجاد، امام مجتبی و امام زمان علیهم‌السلام است؛ اینها هستند که مرگ و حیات ندارند. ما یک‌روز می‌آییم و یک‌روز می‌رویم و خیلی بخواهیم هنر بکنیم ادعائاً یک اسمی از تشیع بر خود بگذاریم و خودمان را دنبال آنها قلمداد بکنیم. همین‌طور بیاییم پایین در مرتبه بعد، اگر انسان به یک بزرگی منتسب باشد باید متوجه باشد که یک‌وقتی آن ولیّ‌نعمت‌های خود را فراموش نکند، فراموش نکند که در کجا بوده و این مطالب از

کجا آمده و در مقام تظاهر، این نکات را در نظر بگیرد. انسان نباید بزرگان و آنهایی که زحمات را کشیدند و از این دنیا رفتند را خدایی‌نکرده از یاد ببرد، والاّ به همان کفران نعمت دچار می‌شود، تفاوتی نمی‌کند.

امام علیه‌السّلام می‌خواهد بفرماید که ای عنوان، این مطالبی را که تابه‌حال به تو گفتیم یک‌مقداری فهم و درکت بالا رفت، یک‌مقداری فهمیدی عالم و دنیا به دست چه کسی است، متوجه شدی آن سرنوشتی که برای بقیه هست برای تو هم پیش خواهد آمد و به قول معروف، این شتری است که یک روز درِ خانه ما هم می‌خوابد. همهٔ اینها را ما فهمیدیم؛ خب حالا که فهمیدیم، همین‌طور دست روی دست بگذاریم؟! نه، **«فَهذا أوّلُ دَرَجَةِ التُقّی»**، این تازه اول درجهٔ تقواست.

اگر در نظر رفقا باشد عرض کردم که تقوا مراتبی دارد. در میان عوام، مصطلح است که تقوا را مساوی با زهد می‌دانند و کسی که متقی است یعنی کسی که زاهد است. البته ممکن است انسان به یک استعارات

و به تعابیر و تلمیحاتی بتواند مصادیقی را از تقوا برای زاهد پیدا بکند. حالا اینکه زاهد کیست بماند و بعداً روشن خواهد شد. شخص متّقی یعنی شخص زاهد، کسی که زهد دارد. زهد یعنی چه؟ یعنی کسی که تعلّق به دنیا ندارد، نسبت به دنیا بی‌تفاوت است، آن اهتمامی‌که بقیه در کارها و امور روزمره خودشان در مسائل دنیوی دارند، در این شخص نیست. حالا ببینیم آیا این تعبیر و اصطلاحی که برای تقوا هست، واقعاً همین‌طور است یا اینکه ممکن است تقوا دارای معنا و مفهوم بالاتری باشد.

## بررسی معنای تقوا در اصطلاح شرع و عوام

آنچه را که ما تشخیص می‌دهیم و از ظاهر افراد می‌فهمیم و به‌عبارت دیگر به یک تشخیص عامیانه بسنده می‌کنیم این است که هر کسی که نسبت به مسائل دنیوی بی‌تفاوت یا کم‌توجه باشد، لباسش لباس نامنظمی باشد و لباس تمیزی نباشد، مثلاً لباسی بپوشد که ده سال یا پانزده سال پوشیده و اگر کثیف هم بود عیب ندارد، دیگر از بالا و پایینش هم هرچه رفت بالا و آمد پایین آنها هم که دیگر جزئش

است! وقتی که قرار باشد منطق، منطق عامیانه باشد، دیگر اینها هم جزء زهد به حساب می‌آیند! کسی که لباسش کثیف باشد، کسی که فرض بکنید کفشش یک متر جلوتر از خودش حرکت بکند، کسی که در غذا و در کیفیت شرب، به غذاهای بی‌توجه رغبت داشته باشد، مثلاً فرض کنید که نان و پنیر بخورد، نان و سیب‌زمینی یا نان و پیاز بخورد و امثال ذلک، کسی که منزلش محقر و خیلی بسیط باشد؛ این فرد در میان عوام به فرد زاهد اطلاق می‌شود و می‌گویند این زاهد است، نسبت به مسائل دنیوی بی‌توجه است، نسبت به امور دنیا بی‌رغبت است؛ ولی آیا واقعاً مطلب همین‌طور است؟

چه‌بسا ممکن است آن فردی که به چنین اموری اشتغال دارد توان رسیدن به بالاتر را ندارد، اگر داشته باشد می‌رود؛ قدرت ندارد. نسبت به بعضی از مسائل بی‌توجه است چون اصلاً توانش را ندارد، نسبت به لباس بی‌توجه است چون اصلاً فرهنگ نظیف بودن را ندارد. خیلی‌ها اینگونه هستند و این هم یک مطلبی است که باید به آن دقت کرد.

## اهمیت نظافت و خوش‌بویی در دین اسلام

در اسلام چقدر به نظافت تأکید شده است! واقعاً چقدر به این نظافت تأکید شده است! ولی ما اصلاً نظافت را یک امر غیر عبادی تلقی می‌کنیم و معتقدیم آن‌کسی که ده ماه لباسش را نشسته باشد، یک فرد زاهد است، گرچه سایر افراد از او متأذّی و ناراحت بشوند!

افرادی که در مجالس عمومی شرکت می‌کنند باید خودشان را نظیف کرده باشند، عطر بزنند، لباس مناسب بپوشند. در روایتی از رسول خدا داریم که فرمود: «ملائکه کسی را که اذیت بوی لباسش نصیب برادران مؤمن می‌شود لعنت می‌کنند.»[1] این چه مسجد آمدنی است که باعث اذیت افراد دیگر بشود؟! اگر چنین فردی بخواهد در مجلسی شرکت بکند که مجلس، مجلس کذائی است، آیا با این لباس

---

[1] الدّعوات، راوندی، ص ۱۵۹:

«قالَ النَّبیُّ صلی الله علیه و آله و سلم: "**مَن أَکَلَ هَذِهِ البَقلَةَ المُنتِنَةَ الثّومَ وَ البَصَلَ فَلا یَغشانا فی مَجالِسِنا فَإِنَّ المَلائِکَةَ تَتَأَذّی بِما یَتَأَذّی بِهِ المُسلِم.**"»

ترجمه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "هرکه این سبزی گندو را بخورد که سیر و پیاز است با ما هم‌نشینی نکند و به راستی که ملائکه از آنچه مسلمان آزار ببیند آزار می‌کشند."» (محقق)

و کیفیت می‌رود؟!

خود رسول خدا صلی الله علیه و آله یک‌سوم درآمدشان را صرف عطر می‌کردند.[1] یک‌سوم خیلی رقم بالایی است! چه داشتند و چه نداشتند، یک‌سومِ درآمد پیغمبر صرف عطر می‌شد. وقتی که در کوچه‌ها عبور می‌کردند، افراد تا چند متر از بوی عطر بدن پیغمبر احساس می‌کردند که ایشان از اینجا گذشته است و می‌گفتند این عطر، عطر پیغمبر است.[2] این نه اینکه فقط آن جنبهٔ ملکوتی نفس پیغمبر باشد، حالا آن یک مطلب دیگری است، ولی همین عطر ظاهر هم بود.

## حکم استعمال عطر برای خانم‌ها

ما به کدام‌یک از این مسائل توجه می‌کنیم؟! ما

---

[1] الکافی، ج ۶، ص ۵۱۲:

«عن إسحاق الطَّویلِ العَطّارِ عن أبی‌عبدالله علیه السلام قال: "**کان رسولُ الله صلّی الله علیهِ و آلِهِ ینفِقُ فی الطّیبِ أکثرَ مِمّا ینفِقُ فی الطّعامِ**".»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای عطر بیش از غذا خرج می کرد.» (محقق)

مکارم الأخلاق، ص ۴۱:

«عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السلام قال: "**ما أنفَقتَ فی الطّیبِ فَلَیسَ بِسَرَف**."»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمود: "آنچه در راه عطریات خرج کنی، اسراف نیست."» (محقق)

[2] الکافی، ج ۱، ص ۴۴۲.

کسی را که به خودش نرسد و به هر کیفیتی بخواهد باشد و مؤمنین هم از دست او متأذّی بشوند، فردی زاهد می‌دانیم! نه‌خیر، انسان باید عطر استعمال کند. البته زن اگر از منزل بیرون می‌آید نباید عطر استعمال کند، اگر در موقعیتی قرار می‌گیرد که ممکن است مردی از کنار او بگذرد استعمال عطر اشکال دارد. بله، او هم باید در مجالس و همهٔ محافل عطر استعمال کند، منتها لازم نیست که از محلی بگذرد که مرد در آن است. اگر در ماشین محارم بنشیند اشکالی ندارد، ولی وقتی که از مکانی عبور می‌کند، آنجا نباید عطر استعمال کند و وقتی که وارد منزل می‌شود اشکالی ندارد. ما خلاف این را زهد می‌دانیم، درحالتی‌که زهد این نیست، بلکه ممکن است که شخصی فرهنگ غلطی داشته باشد، فرهنگ او فرهنگ باطلی باشد که نسبت به این مسئله بی‌توجه است. یا اینکه دلیل رغبت نداشتنش نسبت به مسائلی که افراد دیگر به آنها رغبت دارند این است که توانش را ندارد.

من این شعر را از دوران کوچکی به یاد دارم، حدوداً در پنج شش‌سالگی این شعر را حفظ کردم.

وقتی که با مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ به این‌طرف و آن‌طرف می‌رفتیم، گاهی اوقات در تاکسی‌ها این شعر بود:

در جوانی پاك بودن شیوهٔ پیغمبریست *** ورنه هر گبری به پیری می‌شود پرهیزکار

بعضی‌ها که به این مسائل نمی‌پردازند چون نمی‌توانند، توانش را ندارند، نه اینکه زاهد هستند. زاهد کجا بود؟! اگر نصیبش بشود بله...! بیچاره نمی‌تواند، از عهده یکی هم برنمی‌آید! این که زهد نیست. آن کسی که مثلاً غذای فلان می‌خورد، اگر بخواهد شب یک‌خرده غذای سنگین بخورد روی دلش می‌ماند، مجبور است نان و پنیر، نان و سیب‌زمینی یا نان و عدس بخورد. همین‌طور نگاه می‌کند و حسرت می‌خورد که الآن غذاهای لذیذ در قبالش در سفره است! آن‌وقت مردم می‌گویند: «ای عجب! به‌به، این چه خلوصی دارد، نان و پنیر و سبزی می‌خورد!» خود بنده خدمت رفقا عرض کردم که در بسیاری از اوقات واقعاً میل به غذا ندارم. برای خود شما هم اتفاق افتاده، نان و پنیر و سبزی را بر هر غذای دیگری ترجیح می‌دهم، حالا آیا بنده زاهد شدم؟! نه، اصلاً میل ندارم.

## خلط زهد و ناتوانی در دیدگاه مردم عوام

یکی از مصادیق زهدی که به غلط در میان جامعه و عوام، این‌گونه افراد معروف به زهد و إعراض از دنیا هستند، به‌واسطه نبود وسائل و آلات و قدرت و توانی است که این شخص از آن وسائط استفاده کند، منتها از آنجایی‌که ما عقلمان فقط در چشم و گوشمان هست و غیر از چشم و گوش چیز دیگری را نمی‌فهمیم، وقتی که نگاه می‌کنیم و می‌بینیم یک نفر بر سر سفره نشسته و فلان چیز را می‌خورد و غیر آن را نمی‌خورد، می‌گوییم این آدم زاهدی است. حالا این روی چه داعی این کار را کرده؟ ما که خبر نداریم. برای چه این کار را کرده؟ ما اطلاع نداریم. وقتی ببینیم یک نفر لباس مندرس می‌پوشد، به وضعیت سر خودش نمی‌رسد، می‌گوییم این آدم زاهدی است.

## سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رسیدگی به ظاهر خود

پیغمبر هر روز وقتی که می‌خواستند از منزل خارج شوند موها و محاسنشان را شانه می‌کردند. عائشه نقل می‌کند و می‌گوید: «ندیدم که رسول خدا

از منزل خارج شود بدون اینکه موهای سر و لحیه و محاسن خود را جلوی آینه شانه کند. ندیدم حتی یک مورد پیغمبر این‌طور خارج شود!» رهبران ما این‌طوری هستند؛ آن‌وقت انسان با هر سرووضع و به هر کیفیتی باشد و بگوید این هم زهد است! نه آقاجان، این زهد نیست، این شلختگی است! این زهد نیست، این هردم‌بیلی بودن و بی‌تفاوتی به ملاک‌ها و ارزش‌های اخلاقی است. آن کسی که با هر لباس و جوراب و وضعیتی موجب اذیت دیگران می‌شود، آدم نفهمی است. این آدم، آدمی زاهد نیست، بیخود می‌کند در مسجد بیاید و بقیه را اذیت بکند! این الان دارد برخلاف سنّت پیغمبر کار حرام انجام می‌دهد که در مسجد و حسینیه و امثال ذلک می‌رود، این غلط است، این فرهنگ غلط است، این فرهنگ افراد اوباش و بی‌نزاکت و بی‌اهتمام نسبت به ارزش‌هاست. این یک مطلب است.

## دنیاپرستی یعنی رسیدن به لذات نفسانی

مطلب دوم که یک‌مقداری بالاتر است و نسبت به زهد دقیق‌تر است این که انسان وقتی در یک حال

و موقعیتی قرار می‌گیرد نفس او آن حال و آن موقعیت را برای خود می‌پسندد. منظور از رسیدن به لذات دنیا چیست؟ این که انسان لذت ببرد. منظور و مقصود از اینکه انسان غذای مناسب بخورد و از غذاهای لذیذ استفاده بکند، آن احساس شهوت نفسانی است که در استفاده از غذاهای لذیذ برای انسان پیدا می‌شود؛ غیر از این که چیزی نیست. اگر انسان ـ فرض کنید که ـ یک غذای گران‌قیمتی که بیست هزار تومان قیمتش است بخورد و از نقطه‌نظر ذائقه هیچ فرقی با نان و پنیر نکند، خب با خودش می‌گوید که چرا بیست هزار تومان بدهم؟! دویست تومان می‌دهم و یک سیر پنیر با مقداری نان و سبزی می‌گیرم. آن که الان باعث می‌شود این نوع مسائل مطرح باشد، همان احساس شهوانی در کیفیت اکل و مأکل می‌باشد؛ مسئله این است. یا آن کسی که بهترین لباس را می‌پوشد، لباس گران‌قیمتی که دویست سیصد هزار تومان قیمت آن است و می‌آید بیرون، برای چه این کار را انجام می‌دهد؟ به‌خاطر اینکه مردم ببینند. حالا اگر فرض کنید که در بیابان باشد، بدون لباس هم راه می‌افتد، چون کسی نیست

که ببیند. اینها را خدمتتان عرض می‌کنم تا به کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام راجع به این قضیه برسیم و رفقا متوجه بشوند که منظور حضرت چیست. آن کسی که با این پوشش از منزل خارج می‌شود برای اینکه این ببیند و بگوید: «به‌به، عجب لباس شیکی پوشیده!» آن ببیند و بگوید: «ببین چه تیپی دارد!» حالا اگر فرض بکنید که در روزی تعطیل آمد بیرون و دید هیچ‌کس در خیابان نیست، با خودش می‌گوید: «من چه آدم احمقی بودم!» آیا دیده شده کسی در روز تعطیل که هیچ‌کس در خیابان و در رفت‌وآمد نیست بهترین لباسش را بپوشد؟! اگر بیاید بیرون چه کسی می‌بیند؟! کبوترها و گنجشک‌ها ببینند؟! نه، پس این لذت یک لذت نفسانی می‌شود؛ «به من نگاه کنید، ببینید من چه لباسی دارم!» می‌رود در مجلس که «به من نگاه کنید و ببینید چه سرووضعی دارم!» این زبان حالش است. هرکس را دیدیم زبان حالش را بدانیم که در درونش چه خبر است و در نفس، فکر و قلبش چه می‌گذرد!

در زمان سابق وقتی که مرحوم آقا ـ رضوان الله

علیه ـ بعضی را در این ماشین‌های کذایی می‌دیدند، ماشین‌هایی بود که خدا قسمت کسی نکند! می‌فرمودند: «إلی جهنم و بئس المصیر.»[1] وقتی به حال آن کسی که در این ماشین نشسته نگاه می‌کردند و صورت برزخی او را می‌دیدند ـ ما که نمی‌دیدم ـ ، وقتی می‌دیدند که به‌به، نشسته و یک نگاهی به بیرون می‌کند؛ اینها همه‌اش چیست؟ به‌به‌به، خوب رفتی! خیلی جایت گرم است، خیلی جای خوبی داری، گرم و نرم و خیلی عالی! منظورم همان زمان سابق است! ایشان می‌فرمودند: «إلی جهنم و بئس المصیر.» آدم بدنش می‌لرزید که یک‌وقت خدا به سر ما نیاورد و این مسائل را برای ما پیش نیاورد. عجیب است، خیلی عجیب است که شیطان چطور می‌آید! ﴿وَإِذۡ زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ﴾[2] اعمال ما را برای ما جلوه می‌دهد، کارهای ما، حرکات ما، مرکب‌های ما، سوار

---

[1] اقتباس از سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲: ﴿إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ﴾ و آیه ۱۶۲: ﴿وَمَأۡوَىٰهُ جَهَنَّمُ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ﴾.

[2] سوره انفال (۸) آیه ۴۸. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۳۸:
«و شیطان کارهای آنها را جلو چشمانشان جلوه بخشید.»

شدن‌های ما، پیاده شدن‌های ما، صف کشیدن‌ها، «بفرمایید آقا»، اینها را برای ما جلوه می‌دهد.

حالا اگر انسان بیاید بیرون و ببیند که هیچ‌کس نگاهش نمی‌کند، لباسش را عوض می‌کند و با یک پیراهن و شلوار و یک لباس ساده بیرون می‌آید؛ خیلی برایش اهمیت ندارد. اینکه می‌رود مثلاً فلان باغ را تهیه می‌کند، تمام اینها برای چیست؟ آن حالت درونی و ارضای نفسانی و لذتی را که انسان احساس می‌کند، داعی و علت برای این مسائل است.

حالا ممکن است همین وضع تغییر پیدا کند؛ یعنی نفس انسان در یک وضعیتی باشد که اصلاً کیف و لذتش به این باشد که لباس او لباس خوب نباشد، اگر یک‌وقت لباس خوب بپوشد ناراحت است. باید به این مسئله که می‌خواهم خدمتتان بگویم توجّه کنید تا اینکه آن کلامی را که پیغمبر به حضرت زهرا سلام اللَه علیهما فرمودند که «این پرده را عوض کن و پرده دیگر بیاور»[1] بدانیم در کجاست و این را که من الآن می‌خواهم بگویم در کجاست و چه جاهایی

---

[1] رجوع شود به الأمالی، شیخ صدوق، ص ۲۳۴.

با همدیگر مختلف هستند و فرق دارند.

انسان در یک وضعیتی قرار می‌گیرد که اصلاً از خوردن غذای خوب ناراحت است؛ گاهی اتفاق می‌افتد. مثلاً شما در یک جمعی هستید، می‌بینید که افراد همه به یک نوع غذا اشتیاق دارند. شما در میان آن جمع یک حالتی به خود می‌دهید، یک پوششی انسان دور خودش قرار می‌دهد، خودش را در آن پوشش محصور می‌کند و وقتی که در آن پوشش محصور شد از میان افراد جدا می‌شود و با دید دیگری نسبت به آن جمع و اجتماع نگاه می‌کند و خود را از دیگران بالاتر می‌بیند، لذا عارش می‌آید که با آنها هم‌رنگ و یک‌رنگ بشود و در جماعت آنها شرکت کند. کنار سفره می‌نشیند و فقط پنیر و نان می‌خورد و می‌گوید: «من به این چیزها میل ندارم.» درحالی‌که اگر این جماعت نبودند، از اول سفره تا آخر آن را درو کرده بود! چرا این کار را می‌کند؟ چون جلوی اینهاست، پس این لذت نفسانی است. این هیچ تفاوتی نمی‌کند و صدهزار بار بدتر از آن وقتی است که انسان به غذای لذیذ روی بیاورد؛ چون آن فقط جنبهٔ حیوانی دارد و پایین‌تر از مرتبه

انسانی است، اما این جنبهٔ نفسانی دارد و واویلا است! آن وقتی که انسان در کنار بقیه بنشیند و همه به او نگاه می‌کنند و فقط یک سیب‌زمینی یا یک چغندر بردارد و بخورد، لذتی را که می‌برد هزار طاووس و قرقاول خوردن به پای آن نمی‌رسند.

## حکایتی از اشتباه میان لذات نفسانی و زهد

یک نفر در زمان خود مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ بود که وضعیتی داشت و وقتی که از مرحوم آقا فاصله گرفت در یک افکار و انحرافاتی قرار گرفت، از جمله اینکه در دام شیطان واقع شد و شیطان به صورت امام علیه‌السّلام برای او تجلی کرد. شیطان را می‌دید و خیال می‌کرد امام علیه‌السّلام را دیده است، مطالب را از او می‌شنید و خیال می‌کرد که دستورالعمل‌ها از ناحیه حضرت آمده است! این را به خود من می‌گفت. از جمله دستورالعمل‌هایی که او داده بود این بود که وقتی بر سر سفره‌ای می‌نشینی از آن سفره نخور، آن سفره بر تو حرام است، غذای تو غذایی خاص است که باید از اعلا مراتب علیین بیاید، این غذاها برای تو حرام است!

وقتی به منزل مرحوم آقا می‌آمد، با اینکه اقتراب خیلی نزدیک نسبی با مرحوم آقا داشت، سفره که پهن می‌شد، سفره ولیّ خدا که در منزل پهن می‌شد، این سفره بر او حرام بود! عجب آدم احمقی بود!

می‌رفت گوشه‌وکنار می‌نشست، همه می‌خوردند و او نگاه می‌کرد و وقتی به او نگاه می‌کردی می‌دیدی در چه عالمی از کیف و لذت دارد غوطه می‌خورد که در چنین وضعیتی است! آن هم سفرهٔ چنین عالمی، چنین فردی با این خصوصیات و با این موقعیت، حتی مُجاز نیست که از این سفره بخورد، نه از سفرهٔ افراد عادی؛ افراد عادی که به جای خود! اینکه در منزل چنین شخصی بیاید و حتی این سفره برای او حرام باشد، لذتی نفسانی در او به وجود می‌آورد که اصلاً نمی‌شد او را از آن بالا، پایین آورد! دیده‌اید که موشک‌ها با چه سرعتی بالا می‌روند؟ او سرعت بالا رفتنش از این موشک‌ها هم بیشتر بود! همین‌طور در کنار می‌نشست و کیف می‌کرد که دارد نگاه می‌کند! البته یک‌دفعه سربه‌سرش هم گذاشتیم.

کار به جایی رسید که جلسه‌ای بود، مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ من را فرستادند و گفتند: «برو

ایشان را دعوت کن مشروط به اینکه اگر می‌آیند از غذا و میوهٔ اینجا بخورند.» خیلی صریح! این بازی‌ها اینجا نیست، امام زمانت است یا شیطان است، هرکسی هست در خانه خودت باشد، اینجا حساب دارد. کدام امام زمان می‌گوید که انسان در حضور مردم مؤمن چنین غلط‌کاری و مزخرفاتی را انجام بدهد؟! این غذا بر شما حرام است ولی برای ولیّ خدا حلال است؟! آیا این رسم و فرهنگ اسلامی است که وقتی صاحب منزل غذایی را تهیه کرده و زحمتی کشیده و رنجی برده، فرد همین‌طور کنار سفره بنشیند و مثل حمار نگاه کند و بقیه بخورند؟! این درست است؟! این کدام فرهنگ است؟! این فرهنگ حیوانات است نه فرهنگ یک انسان و شخصی که شخصیت دارد و خداوند به او عقل و وجدان داده است. اگر تو چنین سفره‌ای در خانه‌ات بیندازی و من این کار را بکنم خوشت می‌آید؟! اگر زنت این‌همه زحمت کشیده باشد و رنج برده باشد برای اینکه مهمان که می‌آید از این دست‌رنجش استفاده کند و انسان بیاید آنجا بنشیند و فقط نان و

پنیر بخورد، خدا را خوش می‌آید؟! این کارها خلاف است، انسان باید تعقل و فرهنگ و انسانیت داشته باشد، باید به شخصیت افراد احترام بگذارد، به آن زحمتی که آن زن، مرد وخادم کشیده احترام بگذارد، اینها نفوسی هستند که در اینجا رنج برده‌اند، حالا بنده بگویم که نه، این برای من بد است و نمی‌خورم! خب از اول بگو که من این را نمی‌خورم!

ما نزد این فرد رفتیم و بعد از یک‌مقداری مقدمه و صحبت گفتیم که چنین پیغامی هست ﴿وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ﴾ ،[1] خلاصه اگر می‌خواهید بیایید آنجا باید به این نحو باشد. یک‌مرتبه دیدیم ایشان رفتند در فکر و با أعلیٰ‌حضرت امام زمانِ جنّی خودشان رابطه برقرار کردند! رنگش تغییر پیدا کرد، یک‌دفعه سرش را بلند کرد و گفت: «نه‌خیر، اجازه نمی‌دهند.» گفتم: «عجب! حضرت هیچ تبصره و استثناء و قانونی نفرمودند؟» یک‌خرده این‌طرف و آن‌طرف شد و با ما هم دیگر نمی‌توانست ...، گفت: «نه، نمی‌توانم.»

---

[1] سوره عنکبوت (۴۸) آیه ۱۸. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۷۳:
«وظیفه و تکلیف پیامبر فقط ابلاغ احکام الهی است به طور واضح و آشکار.»

گفتم: «حالا نمی‌توانی به حضرت بگویی که این یکی را اجازه بدهد؟!» به‌زور خنده‌ای کرد و گفت: «نه، نمی‌توانم.» گفتم: «پس لطفاً تشریف نیاورید، عِرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری!»[1]

## ضرورت احترام گذاشتن میهمان به صاحب‌خانه

ببینید دور افتادن از منبع، انسان را به کجاها می‌کشاند! به جاهایی می‌کشاند که اصول اولیه انسانی را زیر پا می‌گذارد، اصول اولیه معاشرت و فرهنگی را که پیغمبر فرمودند:

«آن مهمانی که وارد منزل می‌شود خیرات و برکات را با خودش می‌آورد و وقتی که از منزل خارج می‌شود شر و بدی و ضررها را با خودش خارج می‌کند.»[2]

---

[1] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۴۹:

ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه توست *** عِرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

[2] جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۳۶:

«قالَ النَّبیُّ صلی الله علیه و آله و سلم: "**إذا أرادَ اللهُ بِقَومٍ خَیراً أهدَی إلَیهِم هَدیَّةً.**" قالوا: "وَ ما تِلكَ الهَدیَّةُ؟" قالَ: "**الضَّیفُ یَنزِلُ بِرِزقِهِ وَ یَرتَحِلُ بِذُنوبِ أهلِ البَیت.**"»

ترجمه: « پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: "وقتی خداوند اراده کند که به بنده‌ای خیر عنایت کند، هدیه‌ای را به سوی او می‌فرستد." سؤال کردند: "آن هدیه چیست؟!" حضرت فرمود: "مهمان! با رزقش وارد می شود و با رفتنش، گناهان اهل خانه را می برد."» (محقق)

لئالی الأخبار، ج ۳، ص ۶۶:

«قال رسولُ الله صلی‌الله علیه و آله و سلم: "**الضَّیفُ اذا دَخَلَ بَیتَ المُؤمِنِ دَخَلَ مَعَهُ ألفُ بَرکَةٍ وَ الفُ رحمةٍ وَ یَکتُبُ اللهُ لِصاحِبِ المَنزِلِ بِکُلّ لُقمَةٍ یأکُلُها الضَّیفُ حَجةً و عُمرةً.**"»

ترجمه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "مهمان هنگامی که وارد خانهٔ مؤمن می‌شود هزار برکت و هزار رحمت به همراه خود دارد

## تبدیل به ضد فرهنگ می‌شود!

امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دعوت کرده بودند. حضرت فرمودند:

«می‌آیم در منزلتان به شرط این دو چیز: یکی اینکه خودت را به زحمت نیندازی، دوم اینکه از بیرون چیزی نگیری و آنچه که هست بیاوری، سوم هم ـ که درواقع شوخی کردند ـ هرچه که هست از ما پنهان نکنید و بیاورید!»[1]

یک‌خرده یک مزاحی هم بود، چون حضرت خیلی مزاح می‌کردند و اصلاً امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مزاح معروف بودند. «هرچه در آن صندوق‌خانه هست هم از ما پنهان نکن و آن را بردار و بیاور!» این رفتار امیرالمؤمنین با اصحاب و تعلیم به ما است.

حالا ما بلند شویم برویم سر یک سفره بنشینیم و مؤمنین که آمدند این قسم عمل بکنیم! این چه رسمی است؟! آن امام زمان بر سرت بخورد! آن امام زمان نیست، بلکه شیطان است. بعد، مرحوم آقا پیغام دادند: «آن کسی را که تو امام زمان می‌دانی و از او اطاعت می‌کنی شیطان است.» روزی نیاید که بگویی بزرگان دیدند ولی مطلب را برای ما فاش نکردند!

---

و خداوند به تعداد هر لقمه که مهمان تناول می‌کند یک حج و یک عمره برای صاحب خانه می‌نویسد!"» (محقق)

[1] عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵۹.

اما چه سود که بزرگان رفتند و او هنوز در دام شیطان گرفتار است و خدا می‌داند کار به کجا می‌کشد! برای چه؟ سفره را پهن کرده‌اند و گفته‌اند بیا بنشین، چرا می‌گویی نه؟! چرا انسان بخل کند؟! وقتی که خدا نعمت را گذاشته است چرا انسان سرپیچی کند؟! وقتی که مفت‌ومجان در اختیار انسان قرار داده‌اند، چرا انسان به این‌طرف و آن‌طرف بزند و لیت، لعل، شاید، باید، اگر، امروز و فردا بگوید و به همین کیفیت بگذرد؟! این حالت حالتی است که باعث می‌شود انسان نسبت به مسائل دنیا زهد بورزد، یعنی بی‌تفاوت باشد ولی این حالت، حالتی نفسانی و شیطانی است. درست شد!

## شدت قباحت میل به لذات نفسانی نسبت به لذات حسی

این همان مطلبی است که خدمت رفقا عرض کردم که شناعت و زشتی و قباحتش هزار بار بیشتر از این است که انسان بخواهد در آن مرتبه قبل باشد. آن مرتبه قبل، مرتبه افراد خام و عوام است، افرادی که خیلی توجه ندارند و نمی‌خواهند توجه هم پیدا بکنند، ولی این مرتبه مرتبه‌ای است که خود نفس

می‌آید و لذات برای او به‌نحو دیگری خواهد شد. آن لذت حسیِ زبانی، لمسی، بویایی و شنوایی برای او تبدیل به لذت برزخی می‌شود. گرچه خود این لذات جنبه برزخی دارند و جنبه مادی ندارند ولی بالاخره به‌واسطه است، به‌واسطهٔ حس است که انسان به آن لذات برزخی می‌رسد، اما این لذت، لذت بلاواسطه است؛ بلاواسطه نفس در برزخ، منتها برزخ ظلمانی نه برزخ نورانی. در لذت برزخی گرفتار می‌شود و آن‌وقت دیگر چه کسی می‌تواند انسان را در بیاورد؟! آن‌وقت دیگر اگر بهترین غذا را هم جلوی انسان بگذارند، اصلاً نگاه نمی‌کند و کیف می‌کند که گرسنه است و وقتی که به زور دو قاشق غذا در دهانش بریزند، به‌خاطر اینکه دیگر گرسنه نیست، انگار کوه را بر سرش خراب کرده‌اند! این علامتش است. بعضی‌ها هستند که معده یا مری‌شان ناراحتی دارد و با همین لوله‌ها در معده‌شان غذا می‌ریزند. اگر برای این هم غذا بریزند، همین‌که احساس سیری بکند و اینکه دیگر گرسنه نیست، اصلاً او را از بین می‌برد! اگر یک لباس تمیزی بر او بپوشانند، اینکه الآن لباسش عوض شده و با آن قیافه شش‌درچهارش که

جلوی همه مشارٌ بالبنان بوده و آن وضعیت غیر طبیعی و غیر متعارفش، یک لباس عادی پوشیده است، او را از بین می‌برد!

مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ گاهی بعضی افراد را که می‌دیدند می‌فرمودند: «برو لباست را عوض کن!» و می‌فهمیدند قضیه کجاست. می‌دیدند بعضی از افراد محاسنشان را دراز کرده‌اند، می‌فرمودند: «برو نصفش را بزن، این دراز کردن محاسن روی حساب است نه برای خدا!» می‌گویند برو این کار را بکن، چرا؟ چون نفس از آن حد اعتدال خودش خارج شده و آن جنبه روحانی و نورانی اعمال، برای او تبدیل به جنبه ظلمانی شده و جنبه ظلمانی برای او نورانی شده است؛ می‌خواهند این را عوض کنند و برگردانند. این شخص در چنین وضعیتی برای او این مسئله است.

## حکایتی در تغییر ملاکات اشخاص به‌واسطهٔ لذات نفسانی

یکی از دوستان می‌گفت در همان زمان سابق، شخصی از اهل علم بود. وقتی در خیابان او را دیده بود گفت بود: «شنیده‌ام که شما فلان موقعیت و

پست را پیدا کرده‌اید!» یک‌مرتبه آن شخص ناراحت شده بود و گفته بود: «آقا مگر من با شما چه کرده‌ام که چنین تهمتی را به من می‌زنید؟! مگر من چه بدی به شما کرده‌ام؟!» این قضیه گذشت و بعد از چند ماه دیگر همین شخص به همان وضعیتی که آن را نسبت به خودش اتهام می‌دید، رسید و نه‌تنها به آنجا رسید ـ که آن یک چیز معمولی و عادی بود و برای خیلی‌ها هم مستحسن است ـ بلکه صحبت‌هایی که در چنین موقعیتی می‌کرد صحبت‌هایی بود که از شأن یک فرد عادی هم پایین‌تر بود! چه شد؟! این که قبلاً اتهام بود! چه شد که این اتهام یک‌مرتبه صدوهشتاد درجه عوض شد و تبدیل به یک کار مستحسن و بلکه ضروری شد و حتی در حرف‌ها و مسائل و پیشنهادها و مطالبی که گفته می‌شد از دیگران هم جلوتر افتادی و مطالبی که حتی دیگران هم نمی‌گویند، حالا افراد باید از شما بشنوند؟! چرا؟ چون او هنوز خودش را در آن موقعیت نیافته بود. این مطلبی که بیان کردم برای این است.

حالتی داشت که احساس می‌کرد در چنین حالتی اگر او هم مثل بقیه و سایر افراد باشد، مردم نسبت به

او فلان نظر را دارند و خودش را دور می‌دید، اما وقتی ورق برمی‌گردد و با یک وسائل و وسائطی چنین زمینه‌ای فراهم می‌شود و آن شخص در چنین زمینه‌ای قرار می‌گیرد، حالش برمی‌گردد و معلوم می‌شود که حال آن موقعش مَجاز بوده نه حقیقیت، مقطعی بوده نه واقع، تخیلی بوده نه حقیقت، خیال می‌کرده که نسبت به این مقام و موقعیت چشم ندارد، خیال می‌کرده که نسبت به این مسائلی که دیگران نسبت به آنها کوشا و پراهتمام و پرحرارت هستند، تمایل ندارد و بلکه تمایل برعکس دارد، اما وقتی که با یک زمینه‌هایی قرار می‌گیرد، پا را چنان جلوتر می‌گذارد که بقیه به گردَش هم نمی‌رسند! صبر کن! کجا داری می‌روی؟! بگذار رفقایت هم برسند! تو که هشت ماه قبل آن‌طور می‌گفتی! چه شد؟! ملاک‌ها عوض شد؟! بله، ملاک‌ها عوض شد. آسمان و زمین تغییر نکرد، بلکه آنچه در درون بود ظاهر گشت و مشخص شد که واقع و حقیقتی در کار نبوده، خیال بوده، نفسش در آن‌موقع نسبت به این مسئله این حالت را داشته، حالت تهاجمی، نفور

و انکار، اما وقتی که موقعیت عوض می‌شود نفس، خودش را با موقعیت جدید هماهنگ می‌کند. حالا دیگر اینجا بستگی دارد به اینکه نفسش چقدر می‌تواند در این بین جولان بدهد. می‌بینیم نه، دیگران را هم پشت سرش گذاشته و اصلاً با سرعت صوت و نور همین‌طور جلو می‌رود! این یک مسئله‌ای است که آن مقدماتی را که ما گفتیم، برای رسیدن به اینجا بود.

إن‌شاءاللَه رفقا راجع به این مسئله فکر کنند و مطالبی که به نظر می‌آید را مرور کنند. مهم این است که همان‌طوری که گفتم خودمان را بیابیم و ببینیم. ان‌شاءاللَه در جلسه بعد به‌طور وضوح راجع به این قضیه مطالبی را خدمت رفقا بیان خواهم کرد که چه ملاک‌هایی را ما به دست بیاوریم تا اینکه خودمان را نزدیک کنیم. شاید به آن مرتبه واقع صددرصد نرسیم ولی به هر مقداری که می‌توانیم، یک دگراندیشی در افکار خودمان بکنیم، موقعیت خودمان را بدانیم که آیا موقعیتی است که خودمان برای خودمان پسندیدیم یا اینکه جریان امور این موقعیت را برای ما پیش آورده و اگر این موقعیت عوض بشود، چه

حالی پیدا می‌کنیم و چه عکس‌العملی از ما نسبت به وضعیت جدید سر می‌زند. إن‌شاءاللَه این مطالب را به حول و قوه خدا برای جلسه آینده بیان می‌کنیم.

اللَهم صلّ علی محمّد و آل محمّد